



تذکرۃ الاولیاء

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری

بامقدمہ:

دکتر جواد سلماسی زاده



عطار، محمد بن ابراهیم، ۹۵۳۷ - ۹۶۲۷ ق
 تذکرة الاولیاء / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری؛ با مقدمه جواد
 سلماسی زاده - - تهران: دُر، ۱۳۸۴.
 ISBN: 964-6786-23-5 ۸۵۲ ص.
 چاپ قبلی: موسسه علمی و فرهنگی اندیشه دُر گستر، ۱۳۸۱.
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 نمایه.
 ۱. عارفان - - سرگذشتنامه. ۲. تصوف. ۳. نثر فارسی - - قرن ۶ق. الفه
 سلماسی زاده، جواد، ۱۲۹۵ - ، مقدمه نویسنده. ب. عنوان.
 ۲۹۷/۸۹۲ BP۲۷۸/ع ۶ ۱۳۸۴
 کتابخانه ملی ایران ۲۲۲۱۷-۸۶ م



انتشارات دُر

نام کتاب : تذکرة الاولیاء
 اثر : شیخ فریدالدین عطار نیشابوری
 مقدمه : دکتر جواد سلماسی زاده
 ناشر : دُر
 صفحات و قطع : ۸۶۸ صفحه - ۱۷×۲۴
 نوبت چاپ : اول برای دُر - ۱۳۸۴ سوم در سری
 تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
 چاپ : اقبال - صنوبر

شابک: ۹۶۴-۶۷۸۶-۲۳-۵ ISBN: 964-6786-23-5

بسم الله الرحمن الرحيم

تذکرة الاولیاء، مرکب از دو کلمه مبارکه تذکرة و اولیاء است.

۱- تذکرة به فتح اول و کسر ثالث از نظر لفظی به معنی یاد آوردن، یادداشت^(۱) و به معنی یادگار^(۲) است.

در دوره غزنویان در تاریخ بیهقی چنین نوشته شده است.^(۳)

۲- ولی: مشتق از ولاء است و در اصطلاح تصوّف قیام عبد است به حق، در مقام فنای نفس و آن بر دو قسم است:

«ولایت عامّه که مشترک میان تمام مؤمنان است یعنی امر به معروف و نهی از منکر» و «ولایت خاصّه که مخصوص به واصلان از ارباب سلوک است و آن فنای عبد است در حق و بقای اوست به حق».

هجویر مؤلف کتاب کشف المحجوب چنین گوید:

«اساس طریقت تصوّف معرفت بر ولایت بود. خدای را دوستانی است، مخصوص گردانیده و آنها والیان ملک وی اند» اولیاء الله معدن اسرار حق اند و مطلع بر غیب ملکوتند و آنها را بررسی نباشد:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (قرآن کریم، سوره یونس، آیه ۶۲).

گفته اند ولایت بر چهار قسم است:

ولایت عظمی و آن لاهوتی است؛ ولایت کبری و آن ولایت جبروتی است؛

ولایت وسطی و آن ولایت ملکوتی است؛ ولایت صغری و آن ولایت ناسوتی است:

۱- آندراج، غیاث اللغات.

۲- ناظم الاطباء.

۳- کتاب اصطلاحات دیوانی جناب دکتر انوری ص ۱۷۴.

ولایت عظمی خاتم انبیاء (ص) راست و ولایت کبری سایر انبیاء راست، و ولایت وسطی اولیاء راست، ولایت صغری مؤمنان و عارفان راست؛ اما اولیاء نباید اظهار کرامت کنند و اگر بی اختیار صادر شود مخفی کنند. زیرا که غیرت حق مقتضی آن است که دوستان خود را از هر چه لایق ایشان نیست، محفوظ بدارد.

(نقل از کشف المحجوب، شرح گلشن راز ص ۲۸)

«اولیائی، یرایس الله فی الارض»

(نقل از اصطلاحات و تعبیرات عرفانی)

باری اولیاء جمع ولی و آن از ولاء و ولایت است، برخی گفته اند هر پیامبر ولی هم هست، اما نبوت مقید به زمان است و منقطع می شود، ولایت هرگز قطع نگردد. در قرآن کریم به معنی صاحب و بزرگ است «الله ولی الذین آمنوا ینخرجهم من ظلمات الی النور» گاهی به معنی مردمی که به نحو اختصاص تحت حفظ و رعایت خداوند هستند، «قُلْ یا اَیُّهَا الذِینَ هَادُوا - قرآن سورة جمعه آیه ۶»

(شمه ای از آرمان عالی شیخ فریدالدین عطار)

(قدس سرّه)

با توجه به مندرجات دیباچه کتاب ص ۳ سطر هجدهم به شرح زیر: «اگر ذکر انبیاء و صحابه و اهل بیت می کردم یک کتاب دیگر می بایست جداگانه، شرح قومی چگونه در زبان می گنجد که ایشان، خود مذکور خدا و رسول اند، محمود قرآن و اخبار و آن عالم عالمی دیگر است و جهانی دیگر، انبیا و صحابه و اهل بیت، سه قوم اند، انشاء الله در ذکر ایشان کتابی جمع کرده آید تا از آن سه قوم مثلثی از عطار یادگار ماند».

با توجه به آرزوی بسیار مقدس و فرخنده عارف بزرگوار شیخ فریدالدین عطار که فرید دهر و وحید روزگار بود و خداوند نظم و نثر عرفانی فارسی، آن گوهر شناسی که

چون در نیشابور دیده‌اش به رخسار جلال‌الدین محمد افتاد، گوئی برقی تافت از مشرق حقیقت که او را در سن صغر شناخت، و اسرارنامه را به وی اهدا کرد.

همان ذات پاکی است که مولانا او را روح عارفان نامید:

«عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم»

پس نسیمی دمید از باغ دوستی، بوئی یافتیم از خزینه دوستی، پس سومین بخش

از مثلث آرمانی عطار علیه‌الرحمه را بعون‌الله و قوّته آغاز کردم: به نام خداوند جهان

آفرین

بسم الله الرحمن الرحيم

مولی الموالی امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

بسم الله فاتقه للرتوق، مسهله للوعور، مجنبه للشرور یعنی بسم الله گشاینده بستگیهاست، آسان کننده دشواریهاست، دور کننده بدیهاست.

هیچ دعا در معرض حاجت به قبله اجابت نرسد مگر به مدد و حشمت «بسم الله». هیچ شخص قدم از منزل مجاهدت، در مقام مشاهدت ننهد، مگر به آثار و انوار بسم الله. باری عبارت، یا آیت بسم الله، در آغاز سخنی بسیار شایسته و بایسته و مناسب بود که با فرمایش مولی علی (ع) به زبان، نثر مسجع خواجه عبدالله انصاری گفته شود که شعری است منثور، نثری است موزون و متنی است که مورد تکریم و تأیید شیخ عطار گردیده است در ص ۴ سطر دوم دیباچه مؤلف.

«ذکر دوست بهره مشتاقان است، روشنائی دیده و دولت جان آیین آن جهان است یک ذره فزودن به دوستی، بهتر از دو جهان است، یک طرفه العین، انس با دوست» «خوشر از جان است، یک نفس در صحبت دوست، ملک جاودان است».

«باش تا این طالب به دولت خانه ابد رسد. ابر لطف باران کرم ریزد، خورشید وصال از مشرق تابان شود، دیده و دل و جان هر سه به دوست نگران شود».

«ای آدم، هر چند تو سر جریده اصفیائی، عنوان صحیفه انبیائی، لیکن با محمد (ص) همراهی چون توانی؟! که درد زده این خطابی، که «اهبطوا منها جميعا» و او در سور این سرور است که «اسری»^(۱) بعده»

«ای موسی کلیم» هر چند تو همراز رحمانی و مورد عنایت یزدانی با محمد

مقاومت چون توانی؟ که تو مهجور این ضربتی که «لَنْ تَرَانِي»^(۱) و او محظوظ این شربت
 «لَمْ تَزَالِي رَبِّكَ»^(۲)

باری خوشتر آن باشد که در سال مولی الموالی حضرت علی علیه السلام چاپ
 جدید، کتاب مستطاب تذکرة الاولیاء به نام نامی امیرالمؤمنین علی عمّ زاده مصطفی،
 غریق بحر بلا و حریق نار ولاء و مقتدای اولیاء و اصفیاء و نمونه کامل آن شروع شود، که
 اندر شریعت به تمام معنی و بی همتا و نمونه بود، اندر طریقت اقطاب را دستگیر و ابدال
 را راهنما همه فَرْقُ تصوّف دست به دامن ولای او زده‌اند.

بلی شمشیر بُرانش و شیوة نغز و حقیقی گفتارش، در بارور کردن نهال نو پای دین
 اسلام، فوق العاده مؤثر بود. در واقع وجود مبارکشان، مشگل‌گشا و تکیه‌گاه بسیار
 مستحکم و استوار حضرت محمد مصطفی (ص) بود.

اسوه مسلمانی بود. هنوز نظیر او را تاریخ به یاد ندارد.

جنید رحمة الله گفت «شیخنا فی الاصول و البلاء علی مرتضی».

«شیخ ما از در اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است، یعنی اندر علم و
 معاملت، امام این طریقت علی است (رضی الله عنه) از آنکه علم این طریقت را، اهل
 دین، اصول‌گویند، معاملاتش بجملة بلا کشیدن است.

«گفته‌اند کسی به نزدیک ایشان آمد و استدعای نصیحت کرد:

(فرمود نگر تا اشتغال به زن و فرزند را مهم‌ترین اشتغال خود نگردانی)^(۳)

پس اهل این طریقت اقتدا بدو کنند «در حقایق عبارات و دقائق اشارات» و تجرید
 از معلوم دنیا و نظاره اندر تقدیر حق، لطائف کلام وی بیش از آن است که به شمار آید.

۱- چو رسی به کوه سبنا و آرنی» مگو و بگذر - که تیرزد این نمنی. بجواب «لَنْ تَرَانِي».

۲- کشف المحجوب هجویری ص ۸۴ و ۸۵

نوضیح: مولانا جلال‌الدین محمد فرمود:

«از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان منزه از دغل»، مجلد چهارم شرح بیت ۳۷۲۱ چاپ شرکت اقبال

۳- اگر ایشان از دوستان خدایند جَلّ جلاله، وی دوستان خود را ضایع نگرداند، و اگر ایشان دشمنان خدایند عزّوجلّ اندوه
 دشمنان خدای چه می‌داری؟ «و تملّی این مسأله به انقطاع دل بود از دُن حق جَلّ جلاله» که وی بندگان خود را چنانک خواهد
 می‌دارد، هر گاه بفین تو صادق بوده» ص ۸۵ کشف المحجوب ابی الحسن علی بن عثمان بن ابی علی النجاشی الهجویری الغزنوی
 چاپ تهران بقلم محمد عباسی.

(امام حسن بن علی علیه السلام)

اما ائمة ایشان، از اهل بیت پیغامبر علیه السلام هستند که به طهارت اصلی
مخصوصند، هر یکی را اندر این معانی قدمی تمام است.

«از جمله قدوة این طایفه بوده اند خاص و عام ایشان»

از آن جمله اند جگر بند مصطفی (ص) و ریحان دل مرتضی و قرّة العین زهرا،
ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام، وی را اندر طریقت نظری تمام و اندر دقایق
عبارات حظّی وافر که در حال وصیت فرمود:

«علیکم بحفظ السرائر فانّ الله تعالى مُطَّلِعٌ علی الضمائر»

گویند قدریان چون نیرو گرفتند و مذهب اهل اعتزال در جهان پراکنده شدند
حسن بصری رضی الله عنه نامه ای به او نوشت که ترجمه اش چنین است:

«سلام خدای بر تو باد: ای فرزند زاده رسول، روشنائی چشم او، رحمت خدای
بر شما باد و برکات او به شما جملگی بنی هاشم، چون کشتیهای روانید اندر دریاها و
ستارگان تابنده اید و علامت هدایت و امامان دین هر که متابع شما بود، نجات یابد چون
متابعان کشتی نوح که بدان نجات یافتند مؤمنان، تو چه می گویی ای پسر پیامبر (ص) اندر
تحیّر ما در قدر و اختلاف ما اندر استطاعت تا ما بدانیم که روش شما چیست، اندر آن،
شما ذرّیت حضرت پیامبر (ص) هستید و علمتان هرگز منقطع نخواهد گشت، علمتان به
تعلیم خدای است عزّوجلّ و او نگاهدارنده و حافظ شماست و شما از آن خلق، چون
نامه بدو رسید جواب نوشت^(۱) «بسم الله الرحمن الرحیم».

ترجمه: معنی این آن بود که آنچه نبشته بود از حیرت خود و آنکه می گویی از
امت ما اندر قدر آنچه رای ما بدان مستقیم است، آن است که هر که به قدر خیر و شرّ از
خدای ایمان نیارد کافرست، و هر که اندر معاصی بدو حواله کند فاجر، یعنی انکار تقدیر

مذهب قدر بود، و حوالت معاصی به خدای مذهب جبر پس بنده مختارست اندر کسب خود به مقدار استطاعتش، از خدای عزوجل و دین میان جبر و قدر است و مراد من از این نامه بیش از این یک کلمه نبود، اما جمله بیاوردم، که سخت فصیح و نیکو بود، این جمله بدان آوردم که وی رضی الله عنه اندر علم حقائق و اصول به درجتی بودست که اشارت حسن بصری با مبالغتش اندر علم بدو بودست»

و اندر حکایات یافتیم که اعرابی از بادیه درآمد، و او بر در سرای خود نشست، بود، اندر کوفه اعرابی وی را دشتام داد، و مادر و پدرش را، وی برخاست و گفت یا اعرابی اگر گرسنه ای تا نانت آورند و یا تشنه ای آب آرند یا ترا چه رسیده است؟ و وی می گفت تو چنین (حسن رضی الله فرمود غلام تا یک بدره دینار بیرون آورد و گفت یا اعرابی معذور دار که اندر خانه ما بیش از این نمانده است والا از تو دریغ نداریم).

چون اعرابی این سخن بشنید گفت:

«أشهد أنك ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم». «من گواهی دهم که تو پسر پیغمبری و من اینجا به تجریت حلم تو آمدم و این صفت محققان مشایخ باشد رضوان الله علیهم که مدح و ذم خلایق، به نزدیک ایشان یک سان شده باشد و به جفا گفتمی متغیر نشوند».

امام حسین علیه السلام

از محققان اولیاء بود، قبله اهل بلا و قتل دشت کربلا. اهل این قصه بر درستی حال وی متفقند که تا حق ظاهر بود، مر حق را متابع بود. چون حق مفقود شد، شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای متعال نکرد نیارامید.

و رسول را اندر وی نشانهایی بود که او بدان مخصوص بود، چنانکه عمر بن الخطاب روایت کند روزی به نزدیک پیغمبر (ص) اندر آمدم وی را دیدم حسین را بر پشت خود نشانده بود و رشته اندر دهان خود کرده و به آن سر رشته به دست حسین داده تا حسین می رفت و وی از پس حسین به زانوها می رفت. من چون آن بدیدم گفتم نعم الجمل جملک یا ابا عبدالله او فرمود نعم را کب هو یا عمر و وی را کلام یصف است اندر طریقت حق و رموز بسیار و معاملت نیکو، از وی روایت آرند که گفت:

شفیق ترین برادران تو بر تو دین توست، از آنچه نجات برد اندر متابعت دین بود و هلاکش اندر مخالفت آن. پس نزد خردمند آن بود که به فرمان مشفقان بود.

و شفقت آن بر خود بداند و جز بر متابعت آن نرود. بر او آن بود که نصیحت نماید و در شفقت نبندد و اندر حکایات یافتم که روزی مردی به نزدیک وی آمد و گفت یا فرزند رسول خدای عزوجل مردی درویش و اطفال دارم مرا از توقوت امشب می باید، حسین وی را گفت بنشین که ما را رزقی در راه است تا بیارند. بسی بر نیامد که پنج صره بیاوردند از نزد معاویه اندر هر صره هزار دینار و گفتند که معاویه از تو عذر می خواهد و می گوید این قدر در وجه کهنتران صرف کن تا بر اثر این تیمار نیکوتر داشته آید حسین (ع) اشارت کرد که بدان درویش دهید، آن پنج صره بدو دادند و از وی عذر خواست که بس دیر ماندی و این بس خطر عطائی بود که یافتی و اگر ما دانستیمی که این مقدار است تو را انتظار ندادیمی ما را معذور دار که ما از اهل بلائیم و از همه راحت دنیا باز مانده ایم و

مرادها دنیا خود گم کرده ایم و زندگانی به مراد دیگران می باید کرد و مناقب وی مشهورتر از آن است که بر هیچ کس از امت پوشیده باشد.

(از کتاب مستطاب کشف المحجوب ص ۸۹ منقول است با توجه به اینکه تذکرة الاولیاء فرزند جلال کشف المحجوب است برای مزید اطلاع به کتاب سبک شناسی شادروان ملک الشعراء بهار جلد دوم ص ۲۰۶ مراجعه فرمایند).

www.ketab.ir

امام زین العابدین علیه السلام به اختصار

وارث نبوت و چراغ امت، سید مظلوم و امام محروم، زین العباد، شیخ الاوتاد، ابوالحسن علی بن الحسین علیه السلام، اکرم و أعبد اهل زمانه بود.

وی به کشف حقایق و نطق دقائق مشهور است.

از وی پرسیدند که سعیدترین فرد دنیا و آخرت کیست؟ گفت:

کسی که بر باطل راضی نبود، چون راضی شود خشمش از حق بیرون نیارد، چون خشمگین گردد.

و این از اوصاف کمال مستقیمان است، زیرا که رضا دادن به باطل، باطل بود، و خود - داری از حق در حال خشم باطل و مؤمن مبطل نباشد.

آورده اند که چون امام حسین علیه السلام را با فرزندان وی در کربلا کشتند، جز امام زین العابدین از مردان کسی نماند، او بیمار بود و امام حسین او را علی اصغر می نامید، چون ایشان را بر اشتران برهنه به دمشق آوردند، پیش یزید بن معاویه لعنت الله، کسی به او گفت:

«کیف اصبحتم یا علی یا اهل بیت الرحمة».

حضرت او را چنین جواب داد:

«بامداد ما از جفای قوم خود، چون بامداد قوم از بلاء قوم فرعون بود که فرزندان ایشان را می کشتند و عورات شان اسیر می کردند که نه بامداد و نه شبانگاه می شناسیم، و این از حقیقت بلاء ماست، و ما خدای تعالی شکر گزاریم و بر نعمتهای وی حمد کنیم بر بلیات وی».

آورده اند که هشام بن عبدالملک^(۱) بن مروان سالی به حج آمد، خانه را طواف

۱- هشام بن عبدالملک: دهمین خلیفه از خلفای بنی امیه، ۱۰۵ - ۱۲۵ هجری تاریخ مفصل ایران تألیف شادروان استاد دانشمند

کرد. خواست تا حجر بیوسد، ازدحام خلق مانع بر این کار گردید، آنگاه بر بالای منبر رفت و خطبه‌ای خواند. تا حضرت امام زین‌العابدین به مسجد درآمد، با روی مقمّر و خدّی منور و جامه معطر، ابتدای طواف کرد چون به نزدیک حجر فرا رسید، مردم برای تعظیم و بزرگ داشت آن وجود مقدّس، اطراف حجر را خالی کردند تا او حجر را بیوسد. در این هنگام مردی شامی از هشام پرسید که این جوان والا و زیبا که بود؟ تا چنان مورد احترام قاطبه خلق گردید، هشام پاسخ داد اهل شام و را نشناسند و بدو توکلی نکنند، و به امارت او رغبت ننمایند. فرزّدق^(۱) شاعر آنجا ایستاده بود، گفت من او را شناسم شما گوش دارید تا به ارتجال صفت نسبت وی کنم:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته والحلّ يعرفه والبيت والحرّم
هذا ابن فاطمة الزهراء ويحكم وابن الرضی علیّ خیرکم قدم
الی آخر که هفده بیت است. مع الاسف مجال این مقال برای درج کل اشعار تنگ است.

۱- فرزّدق (۲۰-۱۱۴): ابوفراس هماد سیر غالب در سال ۲۰ هجری خانواده بزرگ تمیمی متولد شده است. مانند شعراء شیعی آن زمان، از جریان تاریخ خشمگین و از شعرش بوی خشم و حزن می‌آید، گاهی بصورت مدیحه و زمانی بشکل رثاء یا دعا به شیوه دعوت به جهاد و شورش سروده شد. باری فرزّدق شاعر مبارز سیاسی است. مدیحه‌گو بود. ولی صله نسبتاً مهمی که امام زین‌العابدین برای او فرستاده بود بعد از اصرار زیاد پذیرفت، گفت آن قصیده را برای کفاره گناهان خویش سروده‌ام. کشف المحجوب ص ۹۱، تاریخ ادبیات عرب ص ۸۲

«امام محمد باقر علیه السلام»

(و منهم) نیز بر اهل معاملات و برهان ارباب مشاهدت امام، اولاد نبی و گزیده نسل علی ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب «کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ وَ رَضَى عَنْهُمْ»

و نیز گویند کنیت وی ابو عبدالله بود و به لقب وی را باقر خواندندی، مخصوص بود وی به فائق علوم به لطایف اشارات اندر کتاب خدای عزوجل وی را کرامات مشهور بود و آیات ازهر و براهین انور و گویند ملکی وقتی قصد هلاک وی کرد، کس فرستاد بدو چون به نزدیک وی اندر آمد از وی عذر خواست و هدیه داد و به نیکوئی باز گردانید، گفتند «ایها الملك قصد هلاک وی داشتی، تو را با وی دیگر گونه دیدیم، حال چه بود؟» گفت چون وی به نزدیک من اندر آمد، دو شیر دیدم یکی بر راست و یکی بر چپ وی، مرا می گفتند:

«اگر تو بدو قصد کنی ما تو را هلاک کنیم»

از وی روایت آرند که وی گفت اندر تفسیر کلام خدای عزوجل:

«فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ قَالَ كُلُّ مَنْ شَفَلَكَ عَنْ مَطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ طَّاغُوتٌ، باز دارنده تو از مطالعه حق طاغوت توست. بنگر تا به چه چیز محجوبی بدان حجاب باز مانده ای و آن حجاب توست به ترک آن حجاب بگوی تا به کشف اندر رسی و محجوب ممنوع باشد و ممنوع را نباید دعوی قربت کند و از خواص وی یکی روایت کند که چون از شب لختی برفتی و وی از اوراد فارغ گشتی آواز بلند برگرفتی به مناجات و گفتی:

«الهی و سیدی شب اندر آمد و ولایت تصرف ملوک برآمد و ستارگان هویدا شدند بر آسمان و خلق جمله به خفتند و ناپیدا شدند، صوت مردمان را بیارامید و چشمان بخفت، و با پستیهای نهفت، بنومید درهای خود اندر بستند و پاسبانان برگماشت

و آنان که بدیشان حاجتی داشتند، حاجت خود فرو گذاشتند، بار خدایا تو زنده‌ای و پاینده‌ای و داننده‌ای و بیننده‌ای، غنودن و خواب بر تو روا نیست و آنکه تو را بدین صفت نشناسند، هیچ نعمت در سزا نیست ای آنکه چیزی تو را از چیز باز ندارد، شب و روز اندر بقاء تو خلل نیارد درهای رحمت گشاده است، بر آنکه تو را دعا کند و خزینهایت جمله فدای آن است که بر تو ثنا گوید، تو آن خداوندی که ردّ سایل بر تو روا نباشد. چون مؤمنی دعا کند بر درگاهت، سایل را باز دارنده‌ای نباشد، از خلق زمین و آسمان بار خدایا چون مرگ و گور و حساب را یاد کنم؟ چگونه دل را به دنیا شاد کنم چون نامه را یاد کنم چگونه با چیزی از دنیا قرار کنم، چون ملک الموت را یاد کنم چگونه از دنیا بهره پذیرم، پس از تو خواهم از آنچه تو را دائم و از تو جویم در آنچه تو را می‌خوانم، راحتی اندر حال مرگ بی عذاب و عیشی اندر حال حساب بی عقاب.

این جمله می‌گفتی و می‌گریستی. تا شبی وی را گفتم:

«ای سیدی و سید آبائی چند گری و تا چند تا خروشی؟»

«گفت ای دوست، یعقوب را یک پسر گم شد، چندان بگریست که نایبنا شد. و چشمها سپید کرد و من هژده کس را با پدر خود یعنی حسین و قتیلان کربلا گم کرده‌ام کم از آن باری نباشم که بر فراق ایشان چشمها سفید کنم.

این مناجات به عربیت سخت فصیح است، اما ترک تطویل را معانی آن به پارسی بیاوردم تا مکرر نشود و باز به جایی دیگر آن را بیارم، إن شاء الله رب العالمین.

بمنه و کرمه

دکتر جواد سلماسی زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الجوادِ بِأَفْضَلِ أَنْوَاعِ النِّعَمَاءِ، الْمَنَّانِ بِأَشْرَفِ أَصْنَافِ الْعَطَاءِ، الْمَحْمُودِ فِي أَعَالِي دُرَى الْعِزَّةِ وَالْكَبَرِيَاءِ، الْمَعْبُودِ بِأَحْسَنِ أَجْنَاسِ الْعِبَادَاتِ فِي أَعْمَاقِ الْأَرْضِ وَأَطْبَاقِ السَّمَاءِ، ذِي الْعَظَمَةِ وَالْجَبَرُوتِ وَالْبَهَاءِ، وَالْجَلَالَةِ وَالْمَلَكُوتِ وَالسَّنَاءِ، الَّذِي عَلَا فَأَحْتَجَبَ بِأَنْوَارِ الْمَجْدِ وَالْقُدُسِ وَالسَّنَاءِ عَنْ أَعْيُنِ النَّاطِرِينَ وَأَبْصَارِ الْبُصَرَاءِ، وَدَنَا فَاقْتَرَبَ مِنْ بَصَائِرِ الْمُحْتَزِّينَ فِي وَهَجِ الْعَنَاءِ، وَرَبَّطَ طَرَفَ لِقَاءِ الْمُتَغَمِّسِينَ فِي لُجَجِ بَحَارِ تَوْحِيدِهِ بِالْفَنَاءِ، وَخَلَطَ شَرْفَ فَنَاءِ الْمُتَغْلِبِينَ فِي قَعْرِ قُرْبِهِ الْبَهَاءِ بِمَحْضِ الْبَقَاءِ، وَأَغْنَاهُمْ بِعِزَّةِ الْفَقْرِ إِلَيْهِ عَنْ ذُلِّ الرِّكَوْنِ إِلَى الْأَشْيَاءِ، وَأَوَّلَاهُمْ التَّوْفِيقَ لِلْحَمْدِ عَمَّا هُوَ فِي خَزَائِنِ الْأَلَاءِ، وَأَغْنَاهُمْ بِالْفَنَاءِ عَنِ الْبَقَاءِ بِالْبَقَاءِ عَنِ الْفَنَاءِ، فَصَارُوا مَغْمُورِينَ بِنُورِ فَنَاءِ الْفَنَاءِ، مُخْلَصِينَ عَنْ هَوَاءِ الْهَوَاءِ، وَحَطُّوا بِحَالِ الْأَنْسِ بِفَنَاءِ الْقُدُسِ مُوَدَّعِينَ فَنَاءِ الْفَنَاءِ، وَانْقَطَعُوا بِالنُّورِ الْحَقِيقِيِّ التَّامِّ عَنْ [تَخَايُلِ] الْأَضْلَالِ وَتَمَائِيلِ الْأَقْبَاءِ الَّتِي هِيَ أَعْيَانُ الدَّهْمَاءِ وَاشْخَاصُ الْإِنْشَاءِ، نَحْمِدُهُ عَلَى أَنْ كَفَانَا كَيْدَ مَنْ عَادَانَا فِيهِ، وَدَفَعَ عَنَّا شَرَّ مَنْ نَادَانَا بِقَلْبِهِ وَآذَانَا بِفِيهِ، وَشَغَلَ عَنَّا كُلَّ شَاغِلٍ عَنْهُ، وَآلَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كُلِّ مَوْلَفٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، وَجَعَلَنَا خَدَمًا وَعِبَادًا لَهُ، وَآكْرَمَنَا بِشَرِيفِ خُطَابِهِ وَكَرِيمِ كِتَابِهِ، وَجَعَلَنَا مُتَّبِعِينَ لِحَبِيبِهِ، ثُمَّ مِنْ جُمْلَةِ أَحِبَّائِهِ. وَنَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ يُوَازِيهِ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ يُضَاهِيهِ، فَإِنْ نَظَرْنَا إِلَى أَوْصَافِ الْأُلُوْهِيَّةِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَإِنْ تَأَمَّلْنَا الْوُجُودَ فَلَا هُوَ إِلَّا هُوَ،

مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ وَنَبِيَّهِ وَصَفِيَّهِ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ إِلَى كَافَّةِ الْخَلْقِ فَحَلَّ بِرَفِيعِ مَحَلِّهِ عَقْدَ
 أَهْلِ الرَّافِعِ وَالضَّلَالِ، وَقَلَّ بِحَدِّهِ عَدَدُ زُمَرِ الْخَزَى وَالنِّكَالِ وَأَطْفَاءِ بَنُوهِ نَارِ الْغَوَايَةِ وَ
 بَوَائِنِ انْصَارِهِ دَارِ الْهَدَايَةِ وَأَضَاءِ قُلُوبِ الْمُهْتَدِينَ بِهَيْدِهِ بِأَنْوَارِ جَوَاهِرِ الدِّينِ وَوَفَّقَهُمْ
 لِاقْتِنَاءِ مَفَاخِرِ ذَخَائِرِ الْيَقِينِ وَبَصَرَهُمْ بِغَوَامِضِ سِرَائِرِ النَّبِيِّينَ، وَخَصَّ الْأَصْفِيَاءَ وَ
 الْأَتْقِيَاءَ مِنْ أَتْبَاعِهِمُ الَّذِينَ نَفَضُوا أَيْدِيَهُمْ عَنِ الْكُوثَيْنِ، وَرَفَضُوا عَنْ قُلُوبِهِمُ الْإِلْتِفَاتَ
 إِلَى نَعِيمِ الدَّارَيْنِ مِنْ شَوَاهِدِ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ، بِمَا لَا يُبْصِرُهُ لَوَاحِظُ الثَّمِينِ، وَلَا
 يَسْتَشْرِفُ لَهُ طَوَالِغُ الثَّقُولِ وَنَوَاجِمُ الظُّنُونِ، وَبَلَغَ قُلُوبَهُمْ بِمَا كَاشَفَهَا بِهِ مِنْ نِهَايَاتِ
 الْمَطَالِبِ وَغَايَاتِ الْهَمَمِ، وَأَنْسَعَ عَنْ أَسْرَارِهِمْ مِمَّا طَالَعَهَا بِهِ مِنْ أَقَاصِي الْمَقَاصِدِ
 غُيَابَاتِ لُغَمَمِ، وَاسْتَضْفَى أَرْوَاحَهُمْ بِمَا يَسْتَمْلِكُهُ مِنْ أَنْوَارِ الْجَلَالِ الْقُدْسِيَةِ عَنْ شَوَائِبِ
 الْأَنْوَارِ وَكُدُورَاتِ الظُّلُمِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ مَا ذَرُّ شَارِقٍ لَطْفٍ مِنْ
 مَشْرِقِ فَضْلِ وَمَا وَقَبَ غَاسِقٍ بُعْدٍ مِنْ أَفْقٍ طُرْدٍ بَعْدَهُ، مَا أَبْتَلَى بِالْبُعْدِ عَاشِقٌ وَمَا أَوْمَضَ
 بَارِقٌ هِدَايَةً مِنْ سَحَابٍ عِنَايَةً وَمَا لَفَظَ نَاطِقٌ صَدَقَ بِكَلِمَةٍ عَشَقَ وَمَا تَقَلَّقَ قَدَمٌ شَوْقَ
 فِي يَادِيَةِ ذَوْقٍ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

اما بعد، چون از قرآن و اخبار گذشتی، هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت
 نیست - رحمهم الله - که سخن ایشان نتیجه کار و حال است، نه ثمره حفظ و قال؛ و از
 عیان است نه از بیان، و از اسرار است نه از تکرار، و از علم لدنی است نه از علم کسبی، و
 از جوشیدن است نه از کوشیدن، و از عالم «أَدَبَتْنِي رَبِّي» است نه از جهان «عَلَّمَنِي أَبِي»؛
 که ایشان ورثه انبیاءند - صلوات الله علیهم اجمعین.

و جماعتی از دوستان خود را رغبتی تمام می دیدم به سخن این قوم، و مرا نیز
 میلی عظیم بود به مطالعه احوال و سخن ایشان. اگر همه را جمع می کردم دراز می شد.
 التقاطی کردم دوستان را و خویشان را - و اگر تو از این پرده ای - برای تو نیز.

و اگر کسی سخن ایشان زیادت تر از این خواهد، در کتب متقدمان و متأخران این
 طایفه بسیار یافته شود - از آنجا طلب کند.

و اگر طالبی شرح کلمات این قوم مشیع طلب کند، گو کتاب «شرح القلب» و کتاب «کشف الاسرار» و کتاب «معرفت النفس»، مطالعه کن که گمان ما آن است که هیچ سخن این طایفه - الا ماشاء الله - بر وی پوشیده نماند.

و اگر اینجا شرح آن کلمات دادمی، هزار ورق کاغذ بایستی، اما طریق ایجاز و اختصار سپردن سنت است. کما فخر رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فقال اوتیث جوامع الکلم واختصر لی الکلام اختصاراً؛ و اسانید^(۱) نیز بیفکنند. و سخن بود که در یک کتاب نقل از شیخی بود، و در کتابی از شیخی دیگر. و اضافات حکایات و حالات مختلف نیز هم بود - آن قدر که توانستم احتیاط به جای آوردم.

دیگر سبب شرح ندادن آن بود که سخن خود در میان سخن ایشان آوردن ادب ندیدم و ذوق نیافتم، مگر جایی اندک اشارتی برای دفع خیال نامحرمان و نااهلان کرده آمد.

دیگر سبب آنکه بود که هر که را در سخن ایشان به شرحی حاجت خواهد افتاد، اولیتر آنکه به سخن ایشان نگردد و باز شرح دهد.

دیگر سبب آن بود که اولیاء مختلف اند: بعضی اهل معرفت اند و بعضی اهل معاملات، و بعضی اهل محبت، و بعضی اهل توحید، و بعضی همه. و بعضی با صفت اند و بعضی بی صفت. اگر یک یک را شرح می دادم کتاب از حد اختصار بیرون می شد، و اگر ذکر انبیا و صحابه و اهل بیت می کردم، یک کتاب دیگر می بایست جداگانه.

و شرح قومی چگونه در زبان می گنجد، که ایشان خود مذکور خدا و رسول اند، و محمود قرآن و اخبار، و آن عالم عالمی دیگر است و جهانی دیگر. انبیا و صحابه و اهل بیت سه قوم اند. انشاء الله در ذکر ایشان کتابی جمع کرده آید تا از آن سه قوم مثلی از عطار یادگار ماند.

و مرا در جمع کردن این کتاب چند چیز باعث بود: اول باعث، رغبت برادران دین - که التماس می کردند. دیگر باعث، آن بود تا از من یادگاری ماند تا هر که برخواند از

آنجا گشایشی یابد، مرا به دعای خیر یاد دارد - بُود که سبب گشایش او، مرا در خاک گشایش دهند - چنان که یحیی بن عماد که امام هری بود و استاد شیخ عبدالله انصاری بود (رحمهما الله) چون وفات کرد، او را به خواب دیدند و پرسیدند که: خدای عزّ و جلّ با تو چه کرد؟ گفت: خطاب کرد که، یحیی! با تو خطابه‌ها داشتم سخت. لکن روزی در مجلس، ما را می‌ستودی. دوستی از دوستان ما آنجا بگذشت و بشنید، و قتش خوش گشت. تو را در کارِ خوش آمد او کردم، و اگر نه آن بودی، دیدی با تو چه کردم.

دیگر باعث، آن بود که شیخ ابوعلی دقاق را گفتند (رحمة الله) که: در سخن مردان شنیدن هیچ فایده هست، چون بر آن کار نمی‌توانیم کرد؟ گفت: بلی. در وی دو فایده هست: اوّل آنکه اگر مرد طالب بُود، قوی همت گردد و طلبش زیادت شود. دوّم آنکه اگر در خود دماغی بیند، آن دماغ فرو شکند، و دعوی از سر او بیرون کند و نیک او بد نماید و اگر کور نیست [بیند]. کما قال الشيخ محفوظ (رحمة الله): لَا تَزِنِ الْخَلْقَ بِمِيزَانِكَ وَزَنُ نَفْسِكَ بِمِيزَانِ الْمُوقِنِينَ لِتَعْلَمَ فَصْلَهُمْ وَإِفْلَاسَكَ. یعنی خلق را به ترازوی خود وزن مکن، اما به ترازوی مردان راه خود را بسنج تا بدانی فضل ایشان و افلاس خود.

دیگر باعث، آن بود که جنید را گفتند (رحمة الله علیه) که: مرید را چه فایده بود در این حکایات و روایات؟ گفت: سخن ایشان لشکری است از لشکرهای خدای عزّ و جلّ که بدان مرید را - اگر دل شکسته بُود - قوی گردد و از آن لشکر مدد یابد. و حجت این سخن آن است که حق تعالی می‌فرماید: وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ، مَا ثَبَتْنَا بِهِ فُؤَادَكَ. ما ای محمد! قصه گذشتگان با تو می‌گوئیم تا دل تو بدان آرام گیرد و قوی شود. دیگر باعث، آن بود که خواجه انبیا علیه الصلوة والسلام و التّحیة می‌فرماید: عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزُلُ الرَّحْمَةُ. اگر کسی مانده‌ای نهد که بر آن رحمت بارد، تواند بود که او را از آن مانده، بی فایده باز نگرداند.

دیگر باعث، آن بود که تا بُود که از ارواح مقدسه ایشان مددی بدین شوریده روزگار رسد و پیش از اجل او را در سایه دولتی فرود آورد.

دیگر باعث، آن بود که بعد از قرآن و احادیث بهترین سخنها، سخن ایشان دیدم و

جمله سخن ایشان شرح قرآن و احادیث دیدم. خود را بدین شغل در افکندم تا اگر از ایشان نیستم، باری خود را با ایشان تشبیه کرده باشم که: *مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ*. چنانکه جنید رحمه الله علیه گفت: مدعیان را نیکو دارید که ایشان محقق نمایند، و پای ایشان بوسه دهید که اگر همتی بلند نداشتندی، به چیزی دیگر دعوی کردند.

دیگر باعث، آن بود که چون قرآن و اخبار را لغت و نحو و تصریف می بایست و بیشتر خلق از معانی آن بهره ای نمی توانستند گرفت - این سخنان که شرح آن است و خاص و عام آن بهره ای نمی توانستند گرفت، این سخنان که شرح آن است و خاص و عام را در وی نصیب است - اگرچه بیشتر به تازی بود، با زبان پارسی آوردم تا همه را شامل بود.

دیگر باعث، آن بود که چون ظاهر می بینم که اگر یک سخن بر خلاف تو می گویند، در خون آن کسی سعی می کنی - و سالها بدان یک سخن کینه می گیری - چون سخن باطل را در نفس تو چندین اثر است؛ سخن حق را هم اثری تواند بود - هزار چندان - اگر چه تو از آن خبر نداری. چنانکه از امام عبدالرحمان آکاف رحمه الله علیه پرسیدند: «کسی که قرآن می خواند و نمی داند که چه می خواند، آن را هیچ اثری بود؟» گفت: کسی که دارو می خورد و نمی داند که چه می خورد، اثر می کند. قرآن چگونه اثر نکند؟ بلکه بسی اثر کند. فکیف چون داند که چه می خواند.

دیگر باعث، آن بود که دلی داشتم که جز این سخن نمی توانستم گفت و شنید، مگر به کُره^(۱) و ضرورت و ما لابد. لاجرم از سخن ایشان وظیفه ای ساختم اهل روزگار را. تا بُود که بدین مانده هم کاسه ای یابم. چنانکه شیخ ابوعلی سینا رحمه الله علیه گوید: مرا دو آرزو است: یکی آنکه تا سخنی از سخنهای او می شنوم؛ دیگر آنکه: تا کسی را از کسان او می بینم. پس گفت: من مردی امی ام. نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی توانم خواند. کسی می باید که سخن او گوید، و من می شنوم؛ یا من می گویم و او می شنود. اگر در بهشت گفت و گوی او نخواهد بود، بوعلی از بهشت بیزار است.

دیگر باعث، آن بود که امام یوسف همدانی رحمه الله را پرسیدند: چون این روزگار بگذرد و این طایفه روی در نقاب ثواری^(۱) آرند، چه کنیم تا به سلامت بمانیم؟ گفت: هر روز هشت ورق از سخن ایشان می خوانید. پس وردی ساختن - اهل غفلت را - فرض عین دیدم.

دیگر باعث، آن بود که بی سببی از کودکی باز دوستی این طایفه در جانم موج می زد و همه وقت مُفَرَّحِ دل من سخن ایشان بود - به امید آنکه «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» به قدر وسع خویش - سخن ایشان را جلوه کردم، که این عهدی است که این شیوه سخن به کلیت روی در نقاب آورده است، و مدعیان به لباس اهل معانی بیرون آمده اند و اهل دل، چون کبریت احمر عزیز شده اند. کما قال الجنید للشبلی (رحمهما الله): إِذَا وَجَدْتَ مَنْ يُوَافِقُكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِمَّا تَقُولُ فَتَمَسَّكَ بِهِ. جنید، شبلی را گفت: اگر در همه عالم کسی را یابی که در یک کلمه از این که می گویی موافق تو بود دامنش گیر.

دیگر باعث، آن بود که چون می دیدم که روزگاری پدید آمده است که الخیر شرّ، و اشرار الناس اخیار الناس را فراموش کرده اند، تذکرة ای ساختم اولیا را، و این کتاب را «تذکره الاولیا» نام نهادم تا اهل خسران روزگار، اهل دولت را فراموش نکنند و گوشه نشینان و خلوت گرفته گان را طلب کنند و با ایشان رغبت نمایند، تا در نسیم دولت ایشان به سعادت ابدی پیوسته گردند.

دیگر باعث، آن بود که چون این سخن بهترین سخنهایست، از چند وجه: اوّل آنکه دنیا بر دل مردم سرد کند؛ دوّم آنکه آخرت را بر دوام ملازم خاطر بود؛ سوم آنکه دوستی حق در دل مردم پدید آورد؛ چهارم آن که مرد چون این نوع سخن را بشنود، زاد راه بی پایان ساختن گیرد. پس بر مقتضای این مقدمات، جمع کردن چنین سخنها از جمله واجبات بود، و به حقیقت توان گفتن که در آفرینش به از این کتاب نیست، از آنکه سخن ایشان شرح قرآن و اخبار است که بهترین جمله سخنهایست.

و توان گفتن که این کتابی است که مخنثان را^(۱) مرد کند، و مردان را شیر مرد کند، و شیر مردان را فرد کند، و فردان را عین درد گرداند. و چگونه عین درد نگرداند؟ که هر کس این کتاب - چنانکه شرط است - برخواند و بنگرد، آگاه گردد که این چه درد بوده است. در جانهای ایشان، که چنین کارها و از این شیوه سخنها از دل ایشان به صحرا آمده است. و من یک روز پیش امام مجدالدین محمد خوارزمی رحمه الله علیه در آمدم. او را دیدم که می گریست. گفتم: خیر است! گفت: زهی اسفهلاران^(۲) که در این امت بوده اند، که به مثابه انبیاء (علیهم الصلوٰة و السلام) که: علماء اُمّتی کانبیا بنی اسرائیل. پس گفت: از آن می گریم که دوش گفته بودم: خداوند! کار تو به علت نیست. مرا از این قوم گردان یا از نظارگیان این قوم - که قسمی دیگر را طاقت ندارم - می گریم، بُود که مستجاب شده باشد.

دیگر باعث، آن بود که تا فردای قیامت نظری به شفاعت در کار این عاجز کنند. و مرا چون سگ اصحاب الکهف - اگر همه با استخوانی - نوید باز نگردانند. نقل است که جمال موصلی رحمه الله علیه خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل کرد تا در محاذات جوار روضه خواجه انبیا علیه الصلوٰة و السلام یک گورگاه جای یافت. آنگاه وصیت کرد که: بر گورم نویسند: وَ کَلْبُهُمْ بِاسْطُ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ. خداوند! سگی چند قدم بر اثر دوستان تو زد، او را در کار ایشان کردی. من نیز دعوی دوستی دوستان تو می کنم و خود را بر فتراک^(۳) ایشان می بندم و مشغول سخن ایشان می شوم و باز می رسانم. خداوند! پادشاه! اگر چه این سخن را هیچ نیم - و می دانم که از هیچکسان این راهم - اما محب اقوال و احوال و رموز و اشارات ایشانم. به حق و حدائیت قیومیت، و به حق جان پاک انبیا و رسل و ملائکه مقرب، و اولیا و مشایخ و علمای حضرت تو، که این غریب عاجز را از این قوم محجوب مگردان، و این کتاب را سبب درجه قرب گردان،

۱- مردانی که حالتها و اداهای زنهارا از خود بروز دهند، کنایه از مردان بدکار.

۲- سپهسالاران، سرداران و فرماندهان سپاه.

۳- تسمه و دوال که از پشت زین اسب می آویزند و با آن چیزی به ترک می بندند، ترک بند.

نه سبب درکۀ بعد. انک ولىّ الإجابة.

اکنون اسامی این بزرگان که در این کتاب‌اند یاد کنم. بعد از آن شرح مقامات و کرامات و حالات و اوقات و اشارت ایشان آغاز نهیم، بِعَوْنِ اللَّهِ وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ.

محمدجعفر صادق	اویس قرنی	حسن بصری	مالک دینار
محمدبن واسع	حبیب عجمی	ابوحازم مکی	عتبة بن الغلام
رابعه عدویه	فضیل عیاض	ابراهیم بن ادهم	بشر حافی
ذوالنون مصری	ابویزد بسطامی	عبدالله مبارک	سفیان ثوری
شقیق بلخی	امام ابوحنیفه	امام اعظم شافعی	امام احمد بن حنبل
داود طائی	حارث محاسبی	ابوسلیمان دارائی ابن سَمَاک	
محمدبن اسلم	احمدبن حرب	حاتم اصمّ	سهل بن عبدالله
معروف کرخی	سری سقطی	فتح موصلی	احمد حواری
احمد خسرویه	ابوتراب نخشبی	یحیی معاذ رازی شاه شجاع کرمانی	
یوسف بن الحسین	ابوحفص حداد	حمدون قصار	منصور عمار
احمد عاصم	عبدالله خبیق	جنید بغدادی	عمرو بن عثمان مکی
ابوسعید خراز	ابوالحسین نوری	ابوعثمان حیری	ابوعبدالله جلاء
ابومحمد رُویم	ابن عطا	ابراهیم رَقی	یوسف اسباط
ابوعقوب نهرجوری	سمنون محبّ	محمد مرتعش	محمد فضل
ابوالحسن بوشنجی	محمدالترمذی	ابوالخیر اقطع	عبدالله تروغبدی
ابوبکر رواق	عبدالله منازل	علی سهل اصفهانی	خیر نَسَاج
ابوحمزہ خراسانی	احمد مسروق	عبدالله مغربی	ابوعلی جوزجانی
ابوبکر کتانی	عبدالله خفیف	ابومحمد جریری	حسین منصور حلاج
ابراهیم خواص	مِمشاد دینوری	ابوبکر شبلی	ابونصر سراج

ابوالعباس قصاب ابوعلی دقاق ابوالحسن خرقانی ابراہیم شیبانی
 ابوبکر صیدلانی ابوحمزہ بغدادی ابو عمرو ثجید ابوالحسن الصایغ
 ابوبکر واسطی ابرعلی ثقفی شیخ جعفر خلدی شیخ علی رودباری
 شیخ ابوالحسن حصری ابواسحاق کازرونی ابوالعباس سیاری ابو عثمان مغربی
 ابوالقاسم نصرآبادی ابوالعباس نہاوندی ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوالفضل حسن
 محمد باقر